

A Theoretical Introduction to New Approaches to Resolution of Political Conflicts

Received: 2022-12-04

Accepted: 2023-02-05

Hanif Athari Allaf *

Saeed Gazerani **

Ali Asghar Davoudi ***

The variety of disputes and conflicts in the social life results in a wide range of approaches for conflict resolution in every field. In the meanwhile, settling political disputes is focused on a more limited range of solutions and the role of the political system as the decision-making party in such disputes. Given the effective role of political systems in conflict resolution and considering the limitations of the traditional approaches to a closed range of indexes for dispute resolution, the present study focuses on identifying newer approaches to settling political conflicts, which go beyond the traditional models. The method of this research is descriptive and analytical. It focuses on identifying new approaches to dispute resolution. The findings of the study, which are derived and formulated in an interdisciplinary manner, are examples of major novel approaches to conflict resolution, including analytical, compromise, moral, problem-solving, interactive, subjective, mutual reaction and response, human needs, and asymmetric approaches. These approaches can apply to political disputes.



* PhD student, Iranian Issues, Department of Political Science, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. hanifathariallaf@mshdiau.ac.ir.

** Assistant professor, Department of Political Science, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. saeed.gazerani@iau.ac.ir.

*** Assistant professor, Department of Political Science, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran. adavoudi@mshdiau.ac.ir.

Keywords: Political system, political conflicts, analytical approach, compromise approach, moral approach, problem-solving approach, interactive approach, subjective approach, mutual reaction approach, human need approach, asymmetric approach.



Abstracts

درآمدی نظری بر رویکردهای نوین حل و فصل منازعات سیاسی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۱۳

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۱۱/۱۶

حنیف اطهری علاف^۱

سعید گزرائی^۲

علی اصغر داودی^۳



تنوع منازعات در زندگی اجتماعی باعث پیدایش طیف وسیعی از رویکردها برای حل و فصل منازعه شده که هر یک در زمینه‌ای خاص به کار گرفته شده است. در این میان، حل و فصل منازعات سیاسی، به طیف محدودتری از راهکارها و نقش نظام سیاسی به‌عنوان طرف تصمیم‌گیرنده در چنین منازعاتی تمرکز یافته است. با توجه به نقش مؤثر نظام سیاسی در حل و فصل منازعات و نظر به محدودیت رویکردهای سنتی به طیف بسته‌ای از شاخص‌های حل و فصل منازعات، پژوهش حاضر با طرح این پرسش که مهم‌ترین رویکردهای جدید برای حل و فصل منازعات سیاسی کدام‌اند، به دنبال شناسایی رویکردهای جدیدتر حل و فصل منازعات سیاسی در فراسوی الگوهای سنتی است. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و به شناسایی رویکردهای نوین حل و فصل منازعات پرداخته است. یافته‌های پژوهش که با نگرشی میان‌رشته‌ای استخراج و تدوین شده، نمونه‌هایی از مهم‌ترین رویکردهای نوین حل و فصل منازعات شامل رویکرد تحلیلی، رویکرد آشتی‌جویانه، رویکرد اخلاقی، رویکرد حل مسأله، رویکرد تعاملی، رویکرد ذهنی، رویکرد واکنش متقابل و پاسخگویی، رویکرد نیازهای انسانی و رویکرد نامتقارن که قابلیت کاربرد در حوزه منازعات سیاسی را دارند معرفی کرده است.

۱. دانشجوی دکتری مسائل ایران، گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
(hanifathariallaf@mshdiau.ac.ir).

۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران (نویسنده مسئول).
(saeed.gazerani@iau.ac.ir).

۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
(adavoudi@mshdiau.ac.ir).



کلیدواژه‌ها: نظام سیاسی، منازعات سیاسی، رویکرد تحلیلی، رویکرد حل مسأله، رویکرد تعاملی، رویکرد واکنش متقابل و پاسخ‌گویی، رویکرد نامتقارن.

مقدمه

حل و فصل منازعات به‌عنوان حوزه‌ای تخصصی، پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت و از دهه‌ی ۱۹۸۰، اندیشه‌های جدیدی درباره‌ی کنترل رفتار گروه‌های مختلف، بحران‌های بین‌المللی، جنگ‌های داخلی، درگیری‌های اجتماعی و منازعات قومی مطرح شد که در شیوه‌ی حل و فصل منازعات، تغییرات اساسی ایجاد نمود. تنوع منازعات در زندگی اجتماعی اگرچه موجب رشد طیف وسیعی از نظریه‌ها و رویکردهای حل و فصل منازعه شده است، اما هنگامی که حوزه‌ی خاصی از منازعات مورد نظر باشد، توجه به طیف مشخص‌تر و محدودتری از رویکردهای حل و فصل منازعه نیز ضرورت می‌یابد.

در این مقاله، مقصود از منازعات سیاسی، آن دسته از منازعاتی است که یک طرف درگیری، نظام سیاسی و طرف دیگر، مردم باشند و افزودن پسوند «سیاسی» به «منازعه» نیز بر مبنای همین منطق صورت گرفته است. بنابراین، اگر منازعه‌ای را که یک طرف آن نظام سیاسی است، منازعه‌ی سیاسی در نظر بگیریم، هر تلاشی که برای حل و فصل این منازعات صورت پذیرد نیز در قالب حل و فصل منازعات سیاسی قابل بحث و بررسی است.

از سوی دیگر، هر چند رویکردهای حل و فصل منازعه به‌طور عام می‌تواند طیف وسیعی از کنش‌ها را شامل شود، اما با توجه به تغییراتی که در عرصه‌ی دولت‌ها و نظام جهانی ایجاد شده، رویکردهایی را می‌توان به‌طور خاص، رویکردهای حل و فصل منازعات سیاسی دانست که ضمن برخورداری از توانایی لازم برای حل و فصل منازعات سیاسی پیچیده، بیش‌ترین تناسب را با کنش‌های نظام سیاسی داشته باشند. به این ترتیب، از یک‌سو، عملکرد نظام سیاسی در مواجهه با منازعات سیاسی حائز اهمیت است و از سوی دیگر، پیچیدگی‌های نظام بین‌الملل در نتیجه‌ی گسترش ارتباطات باعث شده تا رویکردهای سنتی حل و فصل منازعات، دیگر از کارایی چندانی برخوردار نباشد. بر این اساس، مقاله‌ی حاضر پیرامون این پرسش اصلی شکل گرفته که مهم‌ترین رویکردهای جدید برای حل و فصل منازعات سیاسی کدام‌اند؟ یافتن پاسخی برای این پرسش می‌تواند به نظام‌های سیاسی برای حل و فصل منازعات سیاسی یاری رساند.



از آنجا که به دلیل پیچیدگی روابط انسانی در دنیای مدرن، ماهیت میان‌رشته‌ای علوم سیاسی، اکنون، بیش از هر زمان دیگر برجسته شده، مقاله‌ی حاضر نیز از این منظر به موضوع حل‌وفصل منازعات سیاسی پرداخته و کوشیده با استخراج جدیدترین نظریات موجود در حوزه‌ی حل‌وفصل منازعات سیاسی، فراتر از نظریات کلاسیک به این پدیده بنگرد. به عبارت دیگر، چون حوزه‌ی سیاست علاوه بر موضوع قدرت، تعاملات مردم را نیز مدنظر قرار می‌دهد؛ دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی مانند حقوق، اقتصاد، اخلاق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه و مانند آن‌ها نیز خواه‌ناخواه به آن مرتبط شده است. برای مثال، از آنجا که سیاست، از افکار و باورهای مردم تأثیر می‌پذیرد، ناگزیر با اخلاق نیز در ارتباط است، یا با توجه به این که سیاست با مسأله‌ی چه کسی، چگونه، چه چیزی را به دست می‌آورد؟ سروکار دارد، لاجرم و به طور مستقیم با اقتصاد مرتبط می‌شود و... به این ترتیب، برای پاسخ به پرسش پژوهش و ایجاد فضای ذهنی مناسب در مورد حل‌وفصل منازعات سیاسی، مقاله با نگاهی میان‌رشته‌ای به مبحث حل‌وفصل منازعات سیاسی پرداخته و کوشیده تا ضمن ارائه‌ی تعریفی متعارف از منازعه‌ی سیاسی و حل‌وفصل منازعات، با بهره‌گیری از آموزه‌های سایر رشته‌های علوم اجتماعی درباره‌ی حل‌وفصل این منازعات، رویکردهای نوینی را برای حل‌وفصل منازعات سیاسی استخراج و معرفی کند.

روش پژوهش

در این مقاله، بر پایه‌ی روش توصیفی-تحلیلی^۱ اقدام به تجزیه و تحلیل داده‌ها می‌شود. در این روش، پژوهش‌گر از طریق تعریف، تجمیع، مرتب و یا خلاصه کردن صحیح داده‌ها در راستای مدیریت آن‌ها پیش می‌رود و برای جمع‌آوری اطلاعات لازم، به بررسی موضوعات در بستر طبیعی آن‌ها متمرکز شده و مرتبط‌ترین داده‌ها نسبت به پاسخ(های) احتمالی پرسش پژوهش را استخراج می‌کند. مزیت‌هایی همچون تمرکز بر تعاریف عملیاتی، شناسایی زمینه‌ها یا پیامدهای خاص موضوع و توانایی ارزیابی موضوع (Sloman, ۲۰۱۰، ص. ۲۰) باعث شده است به کارگیری این روش پژوهش در دستور کار قرار گیرد.

بنابراین، در این مقاله، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و از طریق مراجعه به جدیدترین آثار علمی موجود در حوزه‌ی حل‌وفصل منازعات، تلاش شده است مهم‌ترین



رویکردهای جدید برای حل و فصل منازعات سیاسی، شناسایی و ارائه گردد. ضمن این که مقاله‌ی حاضر، همانند رویکرد داده‌بنیاد^۱ به جای فرضیه‌آزمایی، بر فرضیه‌سازی استوار است. بنابراین، به جای این که کار را با فرضیاتی که از قبل در ذهن داشتیم شروع کنیم، کوشیده‌ایم تا یافته‌ها به وسیله‌ی توصیف و از درون داده‌هایی که گردآوری شده، نمایان گردد.

پیشینه

- پیشینه‌ی پژوهشی

اگرچه توجه به حل و فصل منازعات سیاسی به‌عنوان راهی برای کاهش هزینه‌های نظام‌های سیاسی، در سراسر جهان، مطرح بوده است، اما در ایران، مطالعات جامعی در این حوزه وجود ندارد و آثار معدود موجود، هر یک با نگاهی محدود و از جنبه‌ای خاص به این پدیده پرداخته‌اند.

گلشاهی، رهبر و نیک سیرت‌فر (۱۳۹۹) در مقاله‌ی «تحلیل مؤلفه‌های هوش سیاسی در مدیریت منازعات سیاسی»، با این پرسش که کارکرد هوش سیاسی در تحلیل منازعات سیاسی چیست؟ در پی بهترین پاسخ برای مدیریت منازعات سیاسی هستند. آن‌ها هوش رهبران سیاسی را عاملی اثرگذار بر حل و فصل منازعات میان نظام‌های سیاسی می‌دانند؛ عاملی که می‌تواند بر حل و فصل منازعات داخلی میان مردم و نظام سیاسی نیز مؤثر باشد.

دلآوری (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی نظری بر حل منازعات سیاسی»، از منظر نظریات کلاسیک علوم سیاسی به تبیین شرایط و ملزومات حل و فصل منازعات داخلی، اقدام و با ارائه‌ی چارچوبی نظری، استقرار دولت حل منازعه را راهکار حل و فصل منازعات داخلی می‌داند. این مقاله از دو جهت با مقاله‌ی اخیر متفاوت است: نخست این که دلآوری صرفاً از منظر نظریات کلاسیک واقع‌گرایی، نهادگرایی، کثرت‌گرایی، سوسیالیسم و پست‌مدرنیسم، به حل و فصل منازعات سیاسی پرداخته؛ در حالی که مقاله‌ی حاضر بر نظریات جدید تمرکز کرده است. به‌علاوه، در آن مقاله، منازعات سیاسی به درگیری‌های میان مردم و نظام سیاسی اطلاق می‌شود که هدف آن‌ها الزاماً کسب قدرت سیاسی است؛ ولی از نگاه مقاله‌ی حاضر، منازعات سیاسی لزوماً برای قبضه‌ی قدرت سیاسی شکل نمی‌گیرند.

رجایی و جوادی ارجمند (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ی «حل و فصل منازعات سیاسی در

جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر تشکل‌ها و جناح‌های سیاسی^۱، به تبیین جایگاه تشکل‌ها و جناح‌های سیاسی ایران در حل و فصل منازعات سیاسی پرداخته‌اند. مقاله با این فرض که حل و فصل منازعات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر مدل‌ها و الگوهای اجتماعی، قانونی-حقوقی و سازشی است، ضمن این که ایجاد اصلاحات قانونی، فرهنگی و تحکیم مردم‌سالاری را زمینه‌ساز کاهش منازعات می‌داند، هیچ‌یک از این الگوها را به‌تنهایی کافی نمی‌داند و به‌کارگیری مدلی جامع و ترکیبی برای حل و فصل منازعات آینده را پیشنهاد می‌کند.

در مجموع، اغلب پژوهش‌های داخلی مربوط به حل و فصل منازعات سیاسی، عمدتاً بر حل و فصل منازعات میان نظام‌های سیاسی یا منازعات بین‌المللی و سرزمینی تمرکز کرده‌اند. مقاله‌های جوادی ارجمند و متین جاوید (۱۳۸۷)، مجتهدزاده و ربیعی (۱۳۸۸)، ربیعی و جان‌پرور (۱۳۹۰)، شبان‌نیا (۱۳۹۵)، نورمحمدی (۱۳۹۶) و سلطانی و شهریاری (۱۴۰۰) همگی در این زمره‌اند.

کتاب دانشنامه‌ی حل و فصل منازعه (برگس و برگس، ۱۳۹۰) نیز به‌عنوان تنها کتاب ترجمه‌شده در این حوزه، صرفاً به ارائه‌ی رشته‌ای از اطلاعات در مورد حل و فصل منازعات که منازعات میان نظام سیاسی و مردم را نیز شامل می‌شود، بسنده کرده و در آن به رویکردهایی که می‌توانند برای حل و فصل منازعات سیاسی مورد استفاده قرار گیرند، اشاره‌ای نشده است. بنابراین، با توجه به این که امروزه سیاست، در تلفیق با رشته‌هایی همچون اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، مدیریت، فلسفه و... بیش از پیش، حوزه‌ای میان‌رشته‌ای^۱ تلقی می‌شود، پژوهش‌های انجام‌شده‌ی قبلی، کم‌تر به این رشته‌ها توجه نشان داده و همان‌گونه که اشاره شد بیش‌تر به رویکردهای کلاسیک پرداخته شده است. به این ترتیب، توجه به رویکردهای جدیدتر رشته‌های هم‌پیوند با سیاست در مقاله‌ی حاضر، مهم‌ترین جنبه‌ی نوآوری آن است.

- پیشنهادی نظری

تعریف منازعه‌ی سیاسی

درباره منازعه تعاریف زیادی ارائه شده است. پارسونز^۲ آن را نوعی بیماری مختل‌کننده‌ی نظم

1. Interdisciplinary
2. Talcott Parsons



جامعه می‌داند و قائل به حفاظت از ساختارهای موجود در مقابل هر تغییری است (Coser, ۱۹۹۸، ص. ۲۱ - ۳۴). کریسبرگ^۱ منازعه را تهدیدی برای نیازها و ارزش‌های اساسی بشر و نتیجه‌ی اهداف متناقض، خصومت یا هر دو می‌داند؛ موقعیتی که در آن، بازیگران برای نیل به اهداف ناسازگار یا ابراز دشمنی، از خشونت علیه هم استفاده می‌کنند (Deutsch & et al., ۲۰۱۱، ص. ۵۳۳). اوبرشال^۲ منازعه را، هم شامل رویارویی‌های خشونت‌آمیز بر سر منابع و ارزش‌های محدود و هم شامل اقداماتی می‌داند که خنثی کردن تمهیدات، حذف یا آسیب رساندن به رقبا را مدنظر دارند (Oberschall, ۱۹۷۳، ص. ۳۰). منازعه، خواه ناشی از بی‌عدالتی (Deutsch, ۲۰۱۱، ص. ۹۵)، تضاد منافع (Bartos & Wehr, ۲۰۰۲، ص. ۱۳)، چالش‌های رفاهی (Boulding, ۱۹۹۰، ص. ۴۴)، عدم تحقق نیازهای اساسی (Kelman & Fisher, ۲۰۱۶، ص. ۵۱)، اختلاف در میزان قدرت (Deutsch & et al., ۲۰۱۱، ص. ۱۳۳)، بیان عمومی اعتقادات (Ulbig & Funk, ۱۹۹۹، ص. ۲۶۹)، وجود افراد یا گروه‌های ناراضی از وضع موجود (Kriesberg, ۲۰۱۳، ص. ۸۰)، یا ایجاد تغییرات سریع و گسترده‌ی اجتماعی (Kriesberg & Dayton, ۲۰۱۲، ص. ۱۴۰) باشد، اگر نظام سیاسی به‌عنوان بازیگر وارد عرصه شود، آن منازعه ماهیتی سیاسی می‌یابد. در مقاله‌ی حاضر با تأکید بر تعامل اجتناب‌ناپذیر مردم و نظام‌های سیاسی، تنها، منازعه‌ی میان مردم و حکومت، مصداق منازعه‌ی سیاسی تلقی شده است؛ منازعاتی که نه الزاماً پیش‌زمینه‌ی سیاسی دارند و نه لزوماً به‌دنبال نیل به اهداف و قدرت سیاسی هستند.

تعریف حل و فصل منازعه

تعریف عام حل و فصل منازعات

حل و فصل منازعه در مفهوم عام، به‌عنوان هرگونه کاهش چشم‌گیر سطح درگیری‌ها تلقی می‌شود که از راه تلاش‌های آگاهانه برای نیل به توافق یا تغییر در محیط پیرامون، به‌دست می‌آید و می‌تواند شامل منازعات غیرسیاسی هم باشد. برای حل و فصل منازعات، نخست باید علل را شناخت و سپس برای رفع آن‌ها اقدام کرد. در گذشته، به‌دلیل اقتدارگرایی بیش‌تر نظام‌های سیاسی، در مورد حل و فصل منازعات، مطالعات نظری و اقدامات عملی اندکی انجام شده (Burton, ۱۹۹۱، ص. ۷۲)؛ اما در سال‌های اخیر پیشرفت‌های چشم‌گیری در این حوزه صورت گرفته است. در واقع، پس از

1. Louis Kriesberg
2. Anthony Oberschall

پایان جنگ جهانی دوم و در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، موضوع حل و فصل منازعات در عرصه‌ی جهانی و در محافل آکادمیک به‌طور جدی‌تری مطرح شد (Ramsbotham, ۲۱۰، ص. ۵۳؛ Wani, ۲۰۱۱، ص. ۱۱) و در دو دهه‌ی گذشته نیز جهان شاهد توسعه‌ی انواع نگرش‌های جدید نظری و روش‌های عملی برای حل و فصل منازعات بوده است.

درباره‌ی حل و فصل منازعه، دو دیدگاه اساسی وجود دارد: نخست، دیدگاهی در اقلیت، که کاربرد زور و اجبار را نیز به‌عنوان یکی از راه‌های حل و فصل منازعات در نظر می‌گیرد و فرض می‌گیرد که توسل به زور می‌تواند به شدیدترین دوره‌ی درگیری‌ها پایان دهد (Schellenberg, ۱۹۹۶، ص. ۱۲۲). طرفداران این دیدگاه معتقدند استفاده از سلاح در کوتاه‌مدت می‌تواند به‌مثابه‌ی شکلی از حل و فصل منازعه تلقی شود (Farber & Gowa, ۱۹۹۷، ص. ۳۹۵).

دیدگاه اکثریتی، هدف فرایند حل و فصل را حذف کامل منازعات نمی‌داند؛ زیرا منازعه را نیرویی بالقوه سازنده می‌بیند که می‌تواند پایه‌ی تحولاتی اساسی باشد. این دیدگاه، هدف حل و فصل منازعه را رفع جلوه‌های خشونت‌آمیز و مخرب آن می‌داند (Kelman & Fisher, ۲۰۱۶، ص. ۵۳). به بیان دیگر، با فراخواندن طرفین منازعه و رفع ناسازگاری‌های‌شان از طرق مسالمت‌آمیز، به‌دنبال ایجاد صلح و امنیت است. این دیدگاه شامل طیف وسیع رویکردهایی چون پیش‌گیری، مدیریت و تغییر روند منازعه، مذاکره، دیپلماسی، میانجی‌گری، داوری، سازش و حفظ صلح است (Wani, ۲۰۱۱، ص. ۱۰۴ - ۱۰۶).

وانی^۱ برای حل و فصل منازعه، راهکارهایی را پیشنهاد می‌دهد که طیف وسیعی از موارد را شامل می‌شود:

- (۱) مذاکره: بحث و گفت‌وگوی دو یا چند طرف با هدف دستیابی به توافق؛
- (۲) میانجی‌گری: فرایند مشارکت فرد یا افراد بی‌طرف برای گردهم‌آوردن طرفین منازعه؛
- (۳) داوری: حل و فصل منازعه توسط رأی الزام‌آور دادگاه؛
- (۴) چانه‌زنی: نوعی گفت‌وگو که طرفین، خواسته‌های خود را مطرح و دنبال می‌کنند؛
- (۵) اقناع: ایجاد تغییر در برداشت افراد از موضوعات با هدف ایجاد تغییر در رفتار آن‌ها؛
- (۶) ارتباط: همکاری صادقانه و ارائه‌ی برخی اطلاعات طرفین به یکدیگر؛
- (۷) مصالحه: تغییر سیستم ارزشی طرفین برای ایجاد ترجیحات مشترک؛
- (۸) مشارکت: اشتراک در منابع کمیاب؛ و

۹) محدودسازی: ایجاد محدودیت برای بروز منازعه از طریق وضع قوانین (Wani, ۲۰۱۱، ص. ۱۰۷).

تعریف خاص حل و فصل منازعات

حل و فصل منازعات در مفهوم خاص، تلاش برای کاهش چشم‌گیر تنش‌ها و درگیری‌هایی است که از جمله کنش‌گران اصلی این فرایند، نظام سیاسی باشد. چون حل و فصل منازعه با آنچه برای طرفین مطلوب است ارتباط دارد؛ در نتیجه تلاش برای حل و فصل منازعه، الزاماً منجر به ایجاد عدالت یا رضایت متقابل نمی‌شود. پس، اگر به‌جای توجه به این‌که تضاد میان طرفین منازعه ذاتاً خوب یا بد است، به این جنبه توجه شود که تضاد برای زندگی اجتماعی بشر ضروری است (Schellenberg, ۱۹۹۶، ص. ۱۰)، آن‌گاه می‌توان راهکارهایی برای حل و فصل منازعات طراحی کرد که به بهترین نتایج منجر شود. البته این‌که چگونه می‌توان در نظام سیاسی، فضایی معقول برای حل و فصل منازعات به‌وجود آورد، ارتباط مستقیم با توزیع قدرت در جامعه دارد و در این فرایند، نقش نظام سیاسی بسیار برجسته است، زیرا با در اختیار داشتن منابع قدرت می‌تواند امنیت را برقرار سازد. بنابراین، می‌توان گفت اقدامات نظام سیاسی، مؤلفه‌ای مهم در حل و فصل منازعات سیاسی به‌شمار می‌رود.

در این دیدگاه هیچ منازعه‌ای حل و فصل پذیر نیست، مگر این‌که واقعیتی سیاسی تلقی شود (Burton, ۱۹۸۸، ص. ۹۰) زیرا مهار یا حل و فصل منازعات سیاسی مستلزم اقدامات صریح سیاسی است (McAllister & Rose, ۱۹۹۳، ص. ۵۳۳)؛ در نتیجه، نظام‌های سیاسی عموماً به‌عنوان بازیگران اصلی فرایند حل و فصل و مدیریت منازعات داخلی و بین‌المللی شناخته می‌شوند (Kriesberg, ۲۰۰۷، ص. ۳۱۰). در این میان، اگر چه ماهیت اجتماعی بسیاری از منازعات می‌تواند به دوام آن‌ها کمک کند، اما فرصت‌هایی را نیز برای حل و فصل‌شان ایجاد می‌نماید (Kelman & Fisher, ۲۰۱۶، ص. ۵۴) که نقش نظام‌های سیاسی در استفاده یا نادیده انگاشتن این فرصت‌ها بسیار حیاتی است؛ یعنی نحوه‌ی تصمیم‌گیری و عملکرد عقلانی یا غیرعقلانی آن‌ها در حل و فصل منازعه بسیار تأثیرگذار خواهد بود (Atthowe Jr, ۱۹۶۰، ص. ۴). در آن دسته از منازعات سیاسی که یک طرف به‌دنبال ایجاد تغییرات اساسی و طرف دیگر خواهان حفظ وضع موجود است، ایدئولوژی طرفین، نحوه‌ی سازماندهی، پشتیبانی و چانه‌زنی (Mitchell, ۱۹۹۱، ص. ۲۵) آن‌ها بر چگونگی حل و فصل منازعه تأثیرگذار خواهد بود. در این شرایط، فهم این‌که روابط مخرب از چه چیزهایی ناشی می‌شود؟ چه آثاری باقی می‌گذارد؟ و شکستن الگوهای خشونت‌آمیز آن‌ها مستلزم چه عناصری است؟ (Simmons, ۲۰۱۳، ص. ۱۳۴)،



می‌تواند باعث حل و فصل منازعه شود. با این حال، اگر در شرایطی خاص، منازعات سیاسی سرکوب شوند تا به نظر برسد حل و فصل شده‌اند، با تغییر شرایط، در اشکال متفاوت دیگری پدیدار خواهند شد (Mitchell، ۱۹۹۱، ص. ۲۴). همچنین، اگر یکی از طرفین چنین منازعاتی، به خاطر ترس یا تهدید مجبور به پذیرش خواسته‌های طرف مقابل شود، مطمئناً تغییری در نگرش او ایجاد نخواهد شد و با دگرگونی موازنه‌ی قدرت، در پی جبران برخواهد آمد (Jeong، ۲۰۰۹، ص. ۹).

۱. حل و فصل منازعات

حل و فصل منازعات، حوزه‌ای میان‌رشته‌ای، چندسطحی، تحلیلی و هنجاری است. هر چند فرمولی واحد برای حل و فصل منازعات نیست تا به تمام درگیری‌ها خاتمه دهد یا از وخیم‌تر شدن آن‌ها جلوگیری کند (Kriesberg، ۲۰۰۷، ص. ۳۳۷) اما در هر فرهنگی، روش‌هایی خاص برای حل و فصل منازعات وجود دارد که گاه با یکدیگر بسیار متفاوت‌اند؛ ولی هدف همه‌ی آن‌ها ترک یا تعدیل اختلافات بنیادین به‌گونه‌ای است که از به‌کارگیری خشونت مستقیم میان طرفین درگیری پیش‌گیری شود. اگر بروز منازعه را ویژگی اجتناب‌ناپذیر توسعه‌ی اجتماعی تلقی کنیم، هدف رویکردهای حل و فصل منازعه چیزی جز تبدیل منازعات بالقوه خشونت‌آمیز به اشکال غیرخشونت‌آمیز از راه ایجاد تغییرات اجتماعی (Ramsbotham، ۲۰۱۰، ص. ۵۲-۵۳) و در راستای برآوردن حداکثری نیازهای طرفین نخواهد بود. این رویکردها، گذار از وضعیتی به وضعیت دیگر را در بلندمدت ایجاد می‌کنند و چارچوب جدیدی برای هم‌زیستی فراهم می‌آورند تا لزوم مداخله‌ی مداوم برای ایجاد سلطه از بین برود. بر اساس این رویکردها، رفتار خشونت‌آمیز را به‌سادگی و با ایجاد ترس نمی‌توان از بین برد؛ بلکه حل و فصل منازعه، مستلزم ایجاد تغییرات اساسی در آن دسته از الگوهای رفتاری است که برای پایان‌بخشی به خشونت و بهبود ارتباطات ضروری هستند (Jeong، ۲۰۰۹، ص. ۲۴).

براین اساس، به نظر می‌رسد چاره‌ی کار، هم‌معنی انگاشتن حل و فصل با حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات باشد که برای نیل به آن می‌توان از راهکارهای متعددی سود جست. پیش‌تر اشاره شد که به‌ویژه در دو دهه‌ی اخیر، پدیده‌ی منازعه، علاوه بر متخصصان علوم سیاسی، از سوی نظریه‌پردازان رشته‌های دیگر علوم اجتماعی از قبیل مدیریت، روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد و... نیز مورد توجه قرار گرفته و در این زمینه پژوهش‌هایی انجام و آثاری منتشر شده است. رشته‌هایی که با تلقی میان‌رشته‌ای بودن علم سیاست، یافته‌ها و دستاوردهایشان می‌تواند در خدمت تحلیل‌های سیاسی و از جمله موضوع منازعات سیاسی





قرار گیرد. در ادامه به مهم‌ترین رویکردهای جدیدی که بدین منظور می‌تواند به کار گرفته شود خواهیم پرداخت، با این ملاحظه که آنچه موجب توجه به این رویکردها برای حل و فصل منازعات می‌شود، نتایج حاصل از به‌کارگیری آنها است.

۲. رویکرد «تحلیلی»^۱

این رویکرد که در اصول روان‌شناسی ریشه دارد، عموماً برای حل و فصل منازعات ریشه‌دار و طولانی میان گروه‌های هویتی به کار گرفته می‌شود و در چارچوب آن، حل و فصل منازعه مستلزم ایجاد ساختاری غیر خصمانه است. رویکرد تحلیلی، حل و فصل منازعه را در گرو مشارکت مستقیم طرف‌های درگیر و تلاش‌های مشترک آنها برای رسیدن به راه‌حلی واحد می‌داند که می‌تواند با دخالت طرف ثالثی کارآزموده تسهیل شود. در این رویکرد، بر شکل‌گیری مبادلات متقابل برای ایجاد اصول کلی تأکید بسیار می‌شود و برقراری این مبادلات متقابل مستلزم توجه به ویژگی‌های منحصر به فرد موضوع مورد منازعه است (Kelman & Fisher, ۲۰۰۳، ص. ۳۱۵).

این رویکرد که به نیازهای فردی و گروهی (هویت، شناخت و تغییرات نهادی) توجه دارد، در بلندمدت، فرایندی برای ایجاد تغییر و منطبق بر واقع‌گرایی و تأمین نیازها در نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه است. رویکرد تحلیلی، حل و فصل منازعه را به مثابه‌ی هنجاری می‌داند که تحقق آن مستلزم مطالعه‌ی کل روابط انسانی یعنی ارزش‌ها و انگیزه‌های طرفین درگیر و هدایت آنها به سوی تأمین نیازهای فردی از راه کاهش تنش‌ها است (Burton, ۱۹۸۸، ص. ۱). از دیدگاه این رویکرد، معیار حل و فصل موفقیت‌آمیز و رضایت‌بخش منازعه این است که خواست‌های طرفین منازعه تأمین شود. بنابراین، راه‌حل برد-برد، راه‌حل تحقق‌چنین‌هدفی است که در آن هیچ‌یک از طرفین ناچار نیست آنچه را حیاتی می‌داند، قربانی کند (Kelman & Fisher, ۲۰۱۶، ص. ۵۲).

۳. رویکرد «آشتی‌جویانه»^۲

این رویکرد با نگاهی اخلاقی، آشتی را به‌عنوان راهکار پایان منازعه معرفی می‌کند و آن را مفهومی جدیدتر و بازتابی از پدیده‌های عصر جدید مانند عذرخواهی و بخشش می‌داند. مفهوم آشتی نسبت به حل و فصل منازعه، معنایی گسترده دارد و شامل فرآیندهای

1. Analytical
2. Conciliatory

روان‌شناسانه، شناختی و عاطفی است و از این راه، عناصر مهمی را به فرایند حل و فصل منازعه اضافه می‌کند. حرکت در مسیر آشتی باعث هماهنگی‌های بسیار بیش‌تری میان طرفین درگیری می‌شود؛ به طوری که آن‌ها واقعیت اعمالی را که مرتکب شده‌اند می‌پذیرند؛ برای جبران بی‌عدالتی‌هایشان تلاش می‌کنند و می‌کوشند در تعاملات آینده، برای یکدیگر امنیت و رفاه متقابل در نظر بگیرند. کریسبرگ خاطر نشان می‌کند با این که میان دشمنان سابق تقریباً هرگز آشتی کامل شکل نمی‌گیرد، با این حال، تلاش برای رسیدن به این هدف اهمیت دارد، زیرا انجام ندادن هرگونه اقدام آشتی‌جویانه می‌تواند ثبات در روابط جدید را نیز به خطر اندازد.

این رویکرد فرایندی سیاسی است که از طریق آن، طرفین منازعه، ناسازگاری میان اهداف و منافع خود را رفع و وضعیت جدیدی از سازگاری را ایجاد می‌کنند (Auerbach, 2005, ص. 48-49) و می‌کوشند خواست‌ها و منافع یا نیازهای طرف مقابل را به رسمیت بشناسند و راه‌حلهایی برای تأمین حداکثری منافع طرفین بیابند (Kriesberg, 2007, ص. 110). بر اساس این رویکرد، تنها در منازعاتی که معطوف به بقای نظام سیاسی هستند، امکان تأمین نشدن خواست و مطالبات مردم وجود دارد.

۴. رویکرد «اخلاقی»^۱

این رویکرد با تأکید بر گرایش‌های اخلاقی انسان، بر این باور است که مقوله‌های اخلاقی همواره در میان مردم وجود داشته و اغلب مشترک بوده است. رویکرد اخلاقی هنگامی به کار گرفته می‌شود که یکی از طرفین منازعه بخواهد منازعه را با دستیابی به نتایج مشخص خاتمه دهد، ولی طرف دیگر، این رفتار را مغایر با نظم اخلاقی موجود بداند. در چارچوب این رویکرد، با نقض دستورات اخلاقی، زمینه برای سوءاستفاده از قدرت فراهم می‌شود، زیرا خدشه در نظم اخلاقی، دستاویزی را فراهم می‌سازد تا طرفین منازعه، اعمال خود را توجیه کنند. به علاوه، گاه با برچسب غیراخلاقی زدن به برخی موضوعات، می‌توان ضمن سوءاستفاده از قدرت، به محکوم کردن آن‌ها پرداخت. به عبارت دیگر، نظام سیاسی می‌تواند از ابژه‌های سیاسی به عنوان ضامن امنیت، آزادی، برابری و مدارا یا به عنوان مولد هرج و مرج، استبداد، استثمار یا تعصب استفاده کند (Simmons, 2013, ص. 129-138).



به عقیده لائو^۱، حل و فصل اخلاقی منازعه بر این پیش فرض اساسی استوار است که افراد ذاتاً دارای ارزش هستند. او سه ارزش اصلی قدرت متناسب، عدالت و آزادی را به عنوان ارزش‌های اساسی برمی‌شمرد (Kriesberg، ۲۰۱۳، ص. ۸۸) که نظام سیاسی ضامن رعایت آن‌ها در جامعه است. از منظر رویکرد اخلاقی، صرف نظر از جدیت یک منازعه، چالش نزدیکی منافع متضاد، بدون تضییع منافع هر یک از طرفین، می‌تواند آن‌ها را به نادیده گرفتن اصول اخلاقی سوق دهد. بنابراین، جایگاه اخلاق در حل و فصل منازعه، بیش از آن‌که با اقدامات طرفین مرتبط باشد، در ارتباط با پیوندهای اجتماعی و اختلافات آن‌ها است. بنابراین، حل و فصل منازعات فقط هنگامی عادلانه تلقی می‌شود که پیوندهای اجتماعی مشوق طرفین منازعه به رفع آن، در سطحی اخلاقی و مشروع ایجاد و حفظ شده باشند (Barry & Robinson، ۲۰۰۲، ص. ۱۳۸ - ۱۴۱).

۵. رویکرد «حل مسأله»^۲

این رویکرد ماهیتی سیاسی دارد و دو راهکار متناقض، یکی سخت‌گیرانه و غیرمنعطف و دیگری متساهل و منعطف را برای حل و فصل منازعات مطرح می‌کند. راهکار نخست، کاربرد زور برای اجبار دیگران و راهکار دوم، ایجاد فضایی که طرفین منازعه بتوانند به طور مشترک به راه‌حل برسند را در دستور کار قرار می‌دهد (Phillips & Cheston، ۱۹۷۹، ص. ۷۶). البته به نظر می‌رسد اگر قرار باشد منازعه‌ای حل و فصل شود، هر دو طرف باید امتیاز بدهند. انتخاب راهکار غیرمنعطف، احتمال کسب سود بیش‌تر را افزایش و احتمال دستیابی به توافق را کاهش خواهد داد. از سوی دیگر، اتخاذ راهکار منعطف، احتمال دستیابی به توافق را افزایش و امکان کسب سود بیش‌تر را خواهد کاست (Komorita، ۱۹۷۳، ص. ۷۴۵).

رویکرد حل مسأله که هسته‌ی اصلی آن تمرکز بر مشکلات و منافع از یک‌سو و برقراری تعامل از سوی دیگر است (Kriesberg، ۲۰۰۷، ص. ۱۱۱)، پنج الگوی رفتاری شامل سازگاری، حل مشکل، سازش، اجتناب و اجبار را برای مواجهه با منازعات ارائه می‌کند (Janssen & Van de Vliert، ۱۹۹۶، ص. ۱۰۱ - ۱۰۲) و خود به دو شاخه‌ی «حل مسأله‌ی خلاقانه»^۳ و «حل مسأله‌ی مشارکتی»^۴ تقسیم می‌شود.

1. James Laue
2. Problem-Solving
3. Creative Problem-Solving
4. Cooperative Problem-Solving

رویکرد حل مسأله‌ی خلاقانه، با تمرکز بر ذهن افراد و در تعامل میان آن‌ها هنگامی که از تجزیه و تحلیل علل منازعه به سمت تولید ایده‌های جدید برای حل و فصل آن حرکت می‌کنند، پدیدار می‌شود (Kelman & Fisher، ۲۰۱۶، ص. ۵۳) و بر این اعتقاد است که منازعه را می‌توان با از بین بردن دلایل اساسی آن حل و فصل کرد (Mitchell، ۱۹۹، ص. ۱۵۲). گالتونگ^۱ تشخیص علل منازعه، آگاهی از چگونگی پیشرفت آن و نحوه‌ی حل و فصل آن را اضلاع مثلی می‌داند که پایه‌ای محکم برای حل و فصل منازعه تشکیل می‌دهد (Vayrynen، ۲۰۱۳، ص. ۹۵). به نظر می‌رسد در عرصه‌ی منازعات سیاسی، تنها نظام‌های سیاسی هستند که به دلیل برخورداری از منابع لازم برای رفع دلایل منازعات، می‌توانند در راستای این رویکرد گام بردارند.

رویکرد حل مسأله‌ی مشارکتی، حل و فصل منازعه را فرایندی می‌داند که باید به صورت مشترک به آن پرداخته شود. دویچ^۲، معتقد است که به دلیل وجود سوءظن متقابل، تعهد ایدئولوژیک و منافع سازش‌ناپذیر، منازعات تداوم می‌یابند. لذا، برای حل و فصل منازعه باید ایجاد تغییر در نگرش طرفین نسبت به منافع‌شان و تعریف منازعه به عنوان مشکلی مشترک در دستورکار قرار گیرد تا همه‌ی ذی‌نفعان اصلی متقاعد شوند راهکارهای موجود به سود آن‌ها است. این هدف با اقدامات زیر حاصل می‌شود:

- ۱) افزایش منابع کمیاب؛
 - ۲) کاهش تنش و ایجاد اعتماد؛
 - ۳) ارائه‌ی گزینه‌های جدیدی که قبلاً پیش‌بینی نشده بودند؛
 - ۴) ارائه‌ی اهدافی که هیچ‌یک از طرفین نمی‌توانند به تنهایی به آن‌ها برسند؛
 - ۵) جبران خسارت طرفی که آماده‌ی امتیازدهی است؛
 - ۶) افزایش مجازات طرفی که مایل به حل و فصل نیست (Ramsbotham، ۲۰۱۰، ص. ۵۶).
۶. رویکرد «تعاملی»^۳

این رویکرد با تأکید بر عناصر ذهنی، توجه به عوامل روان‌شناختی چون ادراکات، احساسات، خاطرات، نگرش‌ها، ارتباطات نادرست، تعاملات خصمانه، بی‌اعتمادی، جهت‌گیری برد- باخت، هویت، شناخت و... را مد نظر قرار می‌دهد. بر اساس رویکرد تعاملی، تغییرات

1. Johan Galtung
2. Morton Deutsch
3. Interactive



ذهنی افراد می‌تواند بر افکار عمومی، تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها تأثیر داشته باشد؛ زیرا نظام اجتماعی مرکب از افرادی است که با هم تعامل دارند و بر هم تأثیر می‌گذارند. این رویکرد فرض می‌کند که گفت‌وگو، تجزیه و تحلیل و حل مشکل طرفین منازعه می‌تواند توسط واسطه‌ای بی‌طرف و قابل اعتماد انجام شود. اهداف حل و فصل منازعه نیز می‌تواند از تغییر نگرش فردی و افزایش شناخت گروه‌های دیگر تا تجزیه و تحلیل منازعه برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی یا ایجاد گزینه‌هایی برای پیش‌برد روند صلح یا مشارکت تغییر کند (Fisher، ۲۰۱۶، ص. ۱۰۸-۱۰۹).

طرفداران این رویکرد معتقدند منازعات در همه‌ی سطوح، ترکیبی از عوامل عینی و ذهنی است. این رویکرد توجه به جنبه‌های پدیدارشناختی منازعه را نیز در نظر می‌گیرد؛ زیرا شناخت ادراکات، احساسات و تعاملات طرفین را موجب حل و فصل آسان‌تر منازعات می‌داند. براساس این رویکرد، باید اجازه داد اختلافات وجود داشته باشند؛ اما این اختلافات نباید از کنترل خارج شود (Ramsbotham، ۲۰۱۰، ص. ۶۵-۷۶). رویکرد تعاملی، به حفظ هویت طرفین و ممانعت از انکار هویت دیگری در تعاملات فی‌مابین تأکید بسیار دارد؛ به نحوی که نفی یکدیگر در تعاملات میان آن‌ها جایی نداشته باشد (Kelman & Fisher، ۲۰۱۶، ص. ۶۱). در چارچوب این رویکرد، هرگونه اعمال خشونت، در حل و فصل منازعات سیاسی ناپسند و غیرمجاز است.

۷. رویکرد «ذهنی»^۱

این رویکرد همچون رویکرد تعاملی از ماهیتی روان‌شناختی برخوردار است، ولی بر ذهنیتی که طرفین از منازعه دارند متمرکز است. بر اساس این رویکرد، نحوه‌ی رفتار، ناشی از انتخاب‌ها است و منازعه ممکن است به دلیل اثر متقابل این انتخاب‌ها ایجاد شود؛ بنابراین، می‌توان طیف وسیعی از تعاملات را تصور کرد که به ایجاد منازعه منجر شوند. میچل^۲، معتقد است منازعات، ذاتاً ذهنی‌اند، اما نه این‌که واقعیت عینی ندارند. منازعه ممکن است در برهه‌ی زمانی خاصی، عینی باشد، اما تغییر در اهداف، ترجیحات، ارزیابی‌ها و محاسبات طرفین می‌تواند آن را به پدیده‌ای متغیر و به شدت ذهنی تبدیل کند (Mitchell، ۱۹۷۳، ص. ۱۲۸). به عبارت دیگر، ایجاد تغییرات درونی طرفین و دگرگونی در جهت‌گیری آن‌ها نسبت

1. Subjective
2. Christopher R. Mitchell

به منازعه که بخشی از محیط آن‌ها را تشکیل می‌دهد و در وضعیت عینی نیست، باعث بروز اهداف ناسازگار و ایجاد منازعه می‌شود.

طبیعتاً اگر تکوین منازعه به صورت ذهنی تبیین شود، حل و فصل آن نیز باید شامل تغییراتی در جهت‌گیری‌های ذهنی طرفین باشد. بنابراین، هدف این رویکرد، دستیابی به دیدگاهی مشترک در مورد منازعه به گونه‌ای است که آن را از مسابقه‌ای برای برد، به مشکلی برای حل کردن تبدیل کند. بدین منظور، رویکرد ذهنی فرض می‌کند که هر منازعه با حاصل جمع صفر را می‌توان به تعاملی با حاصل جمع مثبت تبدیل کرد. این رویکرد با تمایز میان خاتمه و حل و فصل منازعه، اذعان می‌دارد که اگر هر یک از طرفین مجبور به خاتمه‌ی منازعه شود، در حقیقت منازعه حل و فصل نشده است. بنابراین، برای حل و فصل منازعه، استفاده از زور یا ارجاع به هنجارها و شیوه‌های گذشته که اکنون دیگر عادلانه تلقی نمی‌شوند، نباید در دستورکار قرار گیرد (Hill, ۱۹۸۲، ص. ۱۱۴ - ۱۱۵). در مجموع، این رویکرد، ایجاد تغییر در ذهنیت طرفین نسبت به منازعه را عامل حل و فصل آن می‌داند. نه ایجاد تغییر در وضعیت عینی منازعه که ممکن است محل تقابل اهداف ناسازگار طرفین باشد.

۸. رویکرد مبتنی بر «واکنش متقابل»^۱ و «پاسخ‌گویی»^۲

این رویکردها بر محاسبه‌ی سود و زیان استوار و دارای ماهیتی اقتصادی هستند. رویکرد واکنش متقابل، به عنوان راهکار و فرایندی چندوجهی، مستلزم پذیرش خطرات کم‌تر و کوتاه‌مدت و نیل به منافع بیش‌تر و بلندمدت در قیاس با استفاده از تهدید یا زور، مطرح می‌شود. این رویکرد در کنار انگیزه‌های منفی رایج، بر انگیزه‌های مثبت تأکید می‌کند و چارچوبی برای شناسایی انواع محرک‌های مؤثر مثبت، فراهم می‌آورد. طرفین منازعه با اتخاذ این رویکرد، به جست‌وجوی فعالانه‌ی راه‌هایی می‌پردازند که بتوانند به رفع نیازهای هم کمک کنند، ترس‌های یکدیگر را از بین ببرند و بر هم تأثیر بگذارند. رویکرد پاسخ‌گویی نیز بر حساسیت طرفین نسبت به محدودیت‌های یکدیگر تأکید دارد و این که آن‌ها باید راه‌هایی را برای کمک به یکدیگر برای غلبه بر محدودیت‌های موجود جست‌وجو کنند. قوت رویکرد پاسخ‌گویی این است که طرفین را در مورد روش‌های اعمال نفوذ بر دیگری از راه اقدامات و گام‌های مثبت و نه اقداماتی چون تهدید، آگاه می‌سازد. این فرایند با برقراری ارتباط بین



طرفین به منظور شناسایی اقداماتی که از نظر سیاسی امکان‌پذیر، کم‌هزینه و مؤثر هستند، باعث افزایش اثربخشی اقدامات دوطرفه می‌شود؛ چراکه معتقد است پاسخ‌گویی یک‌طرفه نمی‌تواند برای مدت طولانی دوام آورد (Kelman & Fisher، ۲۰۱۶، ص. ۵۷).

در چارچوب رویکرد پاسخ‌گویی، طرفین منازعه باید درباره‌ی خواسته‌های خود با یکدیگر مذاکره و اقدامات مشترکی را آغاز کنند تا بدون تهدید هم، موجب اطمینان‌بخشی به یکدیگر شوند. در این رویکرد، معیارهای حیاتی، ایجاد حداکثر اثربخشی، توجه طرفین به قدردانی متقابل، اقدامات اعتمادساز و پای‌بندی دقیق به اصول عمل متقابل است. عمل متقابل می‌تواند موجب اطمینان متقابل شود، زیرا این پیام را در بر دارد که امتیازات داده‌شده از سوی طرفین، صرفاً به نفع طرف مقابل نیست، بلکه منافع خودشان را نیز تأمین می‌کند. این رویکرد، طرفین را وامی‌دارد تا به اختلافات خود به‌عنوان معضلی مشترک بنگرند و تلاش‌های مشترکی را برای تجزیه و تحلیل و حل آن دنبال کنند. با این رویکرد، ایجاد رابطه، به‌خودی‌خود، تبدیل به انگیزه‌ای می‌شود که طرفین را به برآورده‌سازی انتظارات دیگری، گسترش رابطه‌ی جدید و تغییر در رفتار عمومی، نگرش‌ها و باورهای شخصی ترغیب می‌کند (Kelman & Fisher، ۲۰۱۶، ص. ۶۰-۶۱).

۹. رویکرد «نیازهای انسانی»^۱

این رویکرد با تمرکز بر چگونگی رعایت عدالت در پاسخ به نیازهای انسانی، از ماهیتی حقوقی برخوردار است. بر اساس این رویکرد، نیازهای انسانی، فی‌نفسه باعث ایجاد منازعه نمی‌شود؛ بلکه تلاش برای کنترل رفتارهای افراد بدون توجه به تأمین نیازها به ایجاد منازعه می‌انجامد (Dukes، ۲۰۱۳، ص. ۲۱۷). رویکرد نیازهای انسانی، افراد را دارای نیازهایی می‌داند که عدم تأمین آن‌ها می‌تواند به بروز رفتارهای ناپه‌نجان و حتی خشونت‌آمیز منجر شود. به عبارت دیگر، اگر نیازهای انسانی برآورده نشود، سرکوب شود و یا از سوی نظام‌های سیاسی نادیده گرفته شود، می‌تواند موجب بروز منازعات اجتماعی عمیق و لاینحل شود. ارضای نیازهای انسانی، به‌عنوان شرط اساسی زندگی و رشد انسان، از منظر عقل سلیم نیز پذیرفته شده است. به گفته ارسطو، نیازهای انسانی به‌عنوان بخشی از طبیعت انسان، در همه جوامع و فرهنگ‌ها مشترک است؛ در حالی که خواسته‌های انسان می‌تواند از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت باشد. بنابراین، تأمین نیازهای انسانی نه‌تنها برای زندگی فردی، که برای زندگی

1. Human Needs

اجتماعی او نیز ضروری است (Avruch & Mitchell، ۲۰۱۳، ص. ۴-۵).

بر این اساس، حل و فصل منازعه تنها در صورت پاسخ‌گویی به نیازهای انسانی طرفین ممکن است. دوروک^۱، تأمین شش نیاز هویت، شناخت، عقلانیت، احترام، استقلال و اختیار را پیش‌نیاز فرایند حل و فصل منازعه می‌داند. دیویس^۲، نیازهای انسانی را شامل نیازهای جسمی، اجتماعی-عاطفی، عزت نفس و نیازهای مرتبط با خودباوری؛ و گالتونگ، این نیازها را شامل امنیت، رفاه، هویت و آزادی می‌داند (Mitchell، ۱۹۹۰، ص. ۱۵۹-۱۶۵). پاسخ به این پرسش‌ها که آیا نیازها با گذشت زمان و با تغییر شرایط، تغییر می‌کنند یا ثابت می‌مانند؟ و آیا آستانه‌ی رضایت انسان مشخص است یا خیر؟ می‌تواند بر انتخاب راهکار مناسب برای حل و فصل منازعه تأثیر بگذارد. رویکرد نیازهای انسانی، حل و فصل موفق و نهایی منازعات را در ارضای نیازهای طرفین منازعه می‌داند (Mitchell، ۱۹۹۰، ص. ۱۵۳)؛ ضمن آن که تحقق این امر را شرط لازم و نه کافی برای ایجاد صلح پایدار و سازش که هدف بلندمدت فرایند حل و فصل منازعه است تلقی می‌کند (Auerbach، ۲۰۰۵، ص. ۴۸).

۱۰. رویکرد «نامتقارن»^۳

این رویکرد سیاسی، ریشه در باور به تفوق قدرت برای دستیابی به خواسته‌ها دارد و این که در منازعات نامتقارن، اختلاف نظرها اساسی است و یک طرف منازعه می‌کوشد دیگری را نابود کند. در این منازعات، اختلافات، ناشی از ناسازگاری اهداف طرفین یا تصور وجود ناسازگاری است. در واقع، منازعات نامتقارن گویای وجود تضاد میان طرفین، روابط و منافع ذاتی آن‌ها است (Ramsbotham، ۲۰۱۰، ص. ۴۳) و این که طرف قدرتمند می‌کوشد طرف مقابل را حذف و از امتیازات خود محافظت کند. در منازعات نامتقارن، طرف ضعیف‌تر، انگیزه‌ی بیشتری برای تعامل استراتژیک دارد، در حالی که طرف قدرتمندتر به دنبال نادیده‌گرفتن یا سرکوب طرف مقابل است (Ramsbotham، ۲۰۱۰، ص. ۱۶۸).

بنابراین، نتیجه‌ای که از رویکرد نامتقارن حل و فصل منازعه به دست می‌آید آن است که با توجه به قدرت نابرابر طرفین منازعه، هنگامی که طرفین از جنبه کمی (مثلاً دولت قوی در مقابل دولت ضعیف) یا کیفی (مثلاً دولت در مقابل بازیگران غیردولتی) یا هر دو جنبه نابرابر

1. Jacques De Reuck
2. James C. Davies
3. Asymmetric



باشند، حل و فصل منازعه دشوار خواهد بود (Ramsbotham، ۲۰۱۰، ص. ۸۶)؛ زیرا حامیان وضع موجود در برابر آن مقاومت و به استقرار ساختارهای سلطه کمک می‌کنند. با این حال، ساختار نامتقارن یک منازعه ممکن است فرصت‌های مناسبی را برای حل و فصل آن نیز فراهم کند. این واقعیت که طرفین چنین منازعاتی ممکن است اهداف اساسی، نیازها و ارزش‌های متفاوتی داشته باشند، می‌تواند باعث انعطاف‌پذیری آن‌ها شود و زمینه‌ی تعدیل متقابل مواضع را فراهم سازد. از این منظر، عدم تقارن می‌تواند به‌عنوان عاملی برای دستیابی به راه‌حلی مثبت عمل کند، تا مانعی بر سر راه حل و فصل منازعه (Mitchell، ۱۹۹۱، ص. ۳۸).

در مجموع و در ارزیابی کلی، گستردگی طیف موضوعاتی که ظرفیت تبدیل شدن به منازعات سیاسی را دارند از سویی و لزوم حل و فصل منازعات از سوی دیگر، ایجاد می‌کند تا رویکردهای حل و فصل منازعات از هر سنجی که باشد مورد توجه دقیق‌تر قرار بگیرد تا بسته به قابلیت حل منازعه‌ی هر یک، مورد استفاده قرار گیرد. عمده‌ترین قابلیت‌های هر یک از رویکردهای نوینی که در مقاله به آن‌ها پرداخته شد فهرست‌وار عبارت‌است از:

- رویکرد تحلیلی، کاهش تنش و خواسته‌های اصلی طرفین را در حل و فصل منازعات مؤثر می‌داند؛

- رویکرد تلفیقی، بر رفع ناسازگاری میان اهداف و منافع طرفین به‌مثابه‌ی عامل حل و فصل منازعات تأکید می‌کند؛

- رویکرد اخلاقی، حفظ ارزش ذاتی انسان و پای‌بندی به اصول اخلاقی را در حل و فصل منازعات مؤثر می‌داند؛

- رویکرد حل مسأله (اخلاقانه و مشارکتی)، امتیازدهی طرفین به یکدیگر، رفع دلایل اساسی ایجاد منازعه و تغییر در نگرش طرفین نسبت به منافعشان را زمینه‌ساز حل و فصل منازعات برمی‌شمرد؛

- رویکرد تعاملی، تحول نگرش هویتی طرفین در راستای عدم نفی دیگری را عامل حل و فصل منازعات می‌داند؛

- رویکرد ذهنی، تغییر جهت‌گیری‌های ذهنی طرفین را به‌عنوان عنصر اصلی حل و فصل منازعات برمی‌شمرد؛

- رویکرد مبتنی بر پاسخ‌گویی و واکنش متقابل، ایجاد توافق رضایت‌بخش برای طرفین را در حل و فصل موفق منازعات مؤثر می‌داند؛

- رویکرد نیازهای انسانی، بر پاسخ‌گویی مناسب به نیازهای انسانی طرفین تأکید دارد؛

- و نهایتاً رویکرد نامتقارن، ایجاد توازن در قدرت طرفین منازعه را در حل و فصل منازعات مؤثر می‌داند.

نتیجه‌گیری

از آن‌جا که حفظ وضع موجود برای سیاست‌مداران صاحب قدرت، همواره گزینه‌ای جذاب بوده است، در هنگام بروز منازعات سیاسی، اتخاذ راهکاری که این امکان را برایشان فراهم سازد تا هم تمایل خود را برای حل و فصل منازعه نشان دهند و هم بتوانند منافعشان را حفظ کنند، در نزد آن‌ها محبوبیت زیادی داشته است. در نتیجه، انتخاب راهی برای حل و فصل منازعات سیاسی با وجود پیچیدگی‌های آن، در زمره گزینه‌های اجتناب‌ناپذیر سیاست‌مداران بوده است.

منازعات سیاسی در عمل اگر چه دربرگیرنده‌ی طیف وسیعی از منازعات است و نظام سیاسی همواره به‌عنوان یک طرف درگیر در این منازعات حضور داشته است، اما با توجه به تعامل اجتناب‌ناپذیر مردم و نظام سیاسی و این واقعیت که مردم طرف ضعیف‌تر این تعامل هستند و نظر به مصلحت نظام‌های سیاسی در مدیریت و حل و فصل این منازعات، به‌نظر می‌رسد به‌موازات سازوکارهای سنتی و کلاسیک معمول، رویکردهای نوین حل و فصل منازعات سیاسی نیز باید مورد توجه سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان قرار گیرد.

بی‌تردید تعامل میان نظام‌های سیاسی و مردم، بلندمدت و همیشگی است؛ بنابراین، مهم‌ترین عاملی که می‌تواند باعث ثبات و استمرار آن شود، رضایت طرفین تعامل است. به‌عبارت دیگر، برای پایداری این تعامل، هم باید شأن نظام سیاسی به‌عنوان متولیان و مجریان قدرت سیاسی و هم شأن مردم به‌عنوان صاحبان راستین قدرت سیاسی حفظ شود. اما در عمل، از آن‌جا که نظام‌های سیاسی معمولاً از قدرت و توان لازم برای پیگیری اهداف خود برخوردارند، در بسیاری از موارد برای حفظ خود یا پیگیری اهدافشان در برابر جامعه به استفاده از زور متوسل می‌شوند. در مقابل، چون مردم برای مقاومت در برابر قدرت سیاسی معمولاً ابزاری ندارند (به‌ویژه در جوامعی که جامعه‌ی مدنی در آن‌ها ضعیف است)، هنگامی که از جانب نظام سیاسی به خواسته‌هایشان پاسخی داده نشود یا خواسته‌هایشان برآورده نشده باشد و یا متقاعد نشده باشند که خواسته‌های نابه‌جا داشته‌اند، در ابتدا چاره‌ای جز تمکین و پذیرش شرایط ندارند. زمانی که مردم دیگر توان تحمل نداشته باشند و خطر مواجهه با قدرت سیاسی را با هدف گذار به شرایطی مطلوب‌تر ببینند، بروز منازعات سیاسی و



خشونت ناشی از آن اجتناب‌ناپذیر خواهد شد. در این شرایط، مجدداً نقش نظام سیاسی به‌عنوان مرجع مدیریت این منازعات برجسته می‌شود و نظام سیاسی می‌تواند با اتخاذ راهکارهایی، منازعه را حل‌وفصل و یا با سوءتدبیر آن را به بحرانی فراگیر تبدیل کند. استمرار بروز منازعات سیاسی در گوشه‌وکنار جهان، گواهی است بر این‌که رویکردهای کلاسیک حل‌وفصل منازعات سیاسی در عمل، از توانایی لازم برای حل‌وفصل این منازعات برخوردار نبوده است. در این مقاله با استفاده از منابع جدید و ظرفیت میان‌رشته‌ای علم سیاست، تلاش شد تصویری اجمالی از مهم‌ترین رویکردهای نوین حل‌وفصل منازعات سیاسی ارائه گردد که با توجه به شرایط پیچیده‌ی دنیای امروز و رشد تعارضات و منازعات داخلی و بین‌المللی، بهره‌گیری از تمامی امکانات نظری و عملی برای حل این معضل، لازم و اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

به‌نظر می‌رسد بروز مکرر منازعات سیاسی در هر جامعه‌ای می‌تواند نشان‌دهنده‌ی وجود نقصان در فرایند حل‌وفصل منازعات به‌عنوان کنشی سیاسی باشد که بی‌ثباتی آن جامعه را نیز نشان می‌دهد. بر این اساس، سازوکار و الگوی موفق حل‌وفصل منازعات سیاسی، باید تلفیقی بهینه از ویژگی‌های رویکردهای گوناگون حل‌وفصل منازعات را در خود داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که بتواند با بروز هر گونه از منازعه، شیوه‌ای کارآمد برای مدیریت و حل آن اتخاذ کند تا از بروز مجدد منازعه پیش‌گیری نماید. شناسایی و تدوین چنین الگوهای، خود می‌تواند موضوع پژوهش‌های دیگری در آینده باشد.



منابع

- برگس، ه.، برگس، گ. (۱۳۹۰). دانش‌نامه حل‌وفصل منازعات سیاسی. م.ج. جوادی ارجمند و س. بیری گنبد (مترجم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جوادی، م.ج. (۱۳۸۵). حل‌وفصل منازعه بین‌المللی: روابط بین‌الملل برای قرن ۲۱. مطالعات خاورمیانه، شماره ۴۵، ص. ۲۱۵-۲۱۹.
- جوادی ارجمند، م.ج.، متین جاوید، م. (۱۳۸۷). بررسی نقش حل‌وفصل منازعه در روابط بین‌الملل. سیاست، شماره ۵، ص. ۱۵-۳۸.
- دلآوری، ا. (۱۳۸۷). درآمدی نظری بر حل منازعات سیاسی. سیاست، دوره ۳۸، شماره ۳، ص. ۴۱-۶۹.
- ربیعی، ح.، جان‌پرور، م. (۱۳۹۰). بازنمایی مدل تحلیلی برای حل‌وفصل اختلاف‌ها و منازعات سرزمینی. مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۴، ص. ۵۵-۷۸.
- رجایی، ر.، جوادی ارجمند، م.ج. (۱۳۹۸). حل‌وفصل منازعات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر تشکل‌ها و جناح‌های سیاسی. علوم سیاسی، شماره ۴۶، ص. ۱-۲۳.
- سلطانی، ف.، شهریاری، ا. (۱۴۰۰). حل‌وفصل منازعات بین‌المللی در سیره نبوی. مطالعات بنیادین و کاربردی جهان اسلام، سال ۳، شماره ۷، ص. ۹۱-۱۱۲.
- شبان‌نیا، ق. (۱۳۹۵). شاخصه‌های مذاکره مطلوب اسلامی در حل‌وفصل منازعات سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی. پژوهش‌های سیاست اسلامی، سال ۴، شماره ۹، ص. ۹۵-۱۱۳.
- گلشاهی، م.م.، رهبر، ع.ع.، نیک سیرت‌فر، م. (۱۳۹۹). تحلیل مؤلفه‌های هوش سیاسی در مدیریت منازعات سیاسی. دانش سیاسی، دوره ۱۶، شماره ۲، ص. ۵۹۹-۶۲۰.
- مجتهدزاده، پ.، ربیعی، ح. (۱۳۸۸). بررسی الگوهای حل‌وفصل منازعات و ارائه مدل بهینه حل منازعات سرزمینی. ژئوپلیتیک، سال ۵، شماره ۱، ص. ۱-۲۸.
- نورمحمدی، م. (۱۳۹۶). نقش رسانه‌های نوین در حل‌وفصل منازعات بین‌المللی. مطالعات رسانه‌های نوین، سال ۳، شماره ۱۱، ص. ۶۱-۹۴.
- Atthowe Jr, J.M. (1960). Types of conflict and their resolution: A reinterpretation. *Journal of Experimental Psychology*, Vol.59, No.1, p.1-9.
- Auerbach, Y. (2005). Conflict resolution, forgiveness and reconciliation in material and identity conflicts. *Humboldt Journal of Social Relations*, Vol.29, No.2, p. 41-80.
- Avruch, K. & Mitchell, Ch. (2013). Introduction: Basic Human Needs in theory and practice. In: *Conflict Resolution and Human Needs*. Routledge.
- Barry, B. & Robinson, R.J. (2002). Ethics in conflict resolution: the ties that bind. *International Negotiation*, Vol.7, No.2, p.137-142.
- Bartos, O.J. & Wehr, P. (2002). *Using conflict theory*. Cambridge University Press.
- Boulding, K.E. (1990). Future directions in conflict and peace studies. In: *Conflict: Readings in management and resolution*. London: Palgrave Macmillan, p.35-47.
- Burton, J.W. (1991). *Conflict resolution as a political philosophy*. Global



- Change, Peace & Security, Vol.3, No.1, p. 62-72.
- Burton, J.W. (1988). Conflict resolution as a political system. Working Paper, No. 1.
- Coser, L.A. (1998). The functions of social conflict. Vol. 9. Routledge.
- Deutsch, M. (2011). Justice and conflict. In: Conflict, Interdependence and Justice. New York: Springer, p. 95-118.
- Deutsch, M.P.T.C. & Marcus, E.C. (eds.) (2011). The handbook of conflict resolution: Theory and practice. John Wiley & Sons.
- Dukes, E.F. (2013). Human Needs and conflict resolution in practice: environment and community. In: Conflict Resolution and Human Needs. Routledge, p.216-229.
- Farber, H.S. & Gowa, J. (1997). Common interests or common polities? Reinterpreting the democratic peace. The Journal of Politics, Vol.59, No.2, p. 393-417.
- Fisher, R.J. (2016). Ronald J. Fisher: A North American pioneer in interactive conflict resolution. Vol. 14. Springer.
- Hill, B.J. (1982). An analysis of conflict resolution techniques: From problem-solving workshops to theory. Journal of Conflict Resolution, Vol.26, No.1, p.109-138.
- Janssen, O. & Van de Vliert, E. (1996). Concern for the other's goals: Key to (de-) escalation of conflict. International Journal of Conflict Management, Vol.7, No.2, p.99-120.
- Jeong, H.-W. (2009). Conflict management and resolution: an introduction. Routledge.
- Kelman, H.C. & Fisher, R.J. (2003). Conflict analysis and resolution. In: Oxford handbook of political psychology, p. 315-353.
- Kelman, H.C. & Fisher, R.J. (2016). A pioneer in the social psychology of conflict analysis and resolution. Springer International Publishing.
- Komorita, S.S. (1973). Concession-making and conflict resolution. Journal of Conflict Resolution, Vol.17, No.4, p. 745-762.
- Kriesberg, L. (2007). Constructive conflicts: From escalation to resolution. Rowman & Littlefield.
- Kriesberg, L. (2013). Moral judgments, Human Needs and conflict resolution. In: Conflict Resolution and Human Needs: Linking theory and practice, p.77-94.
- Kriesberg, L. & Dayton, B.W. (2012). Constructive conflicts: From escalation to resolution. Rowman & Littlefield.
- McAllister, I. & Rose, R. (1983). Can political conflict be resolved by social change? Northern Ireland as a test case. Journal of Conflict Resolution, Vol.27, No.3, p. 533-557.
- Mitchell, Ch.R. (1991). Classifying conflicts: Asymmetry and resolution. The annals of the American academy of political and social science, Vol.518, No.1, p. 23-38.
- Mitchell, Ch.R. (1973). Conflict resolution and controlled communication: Some further comments. Journal of Peace research, Vol.10, No.1-2, p.123-



132.

Mitchell, Ch.R. (1990). Necessitous man and conflict resolution: More basic questions about basic human needs theory. In: Conflict: Human needs theory. London: Palgrave Macmillan, p.149-176.

Oberschall, A. (1973). Social conflict and social movements. Englewood Cliffs., NJ: Prentice-Hall.

Phillips, E. & Cheston, R. (1979). Conflict resolution: What works?. California Management Review, Vol.21, No.4, p.76-83.

Ramsbotham, O. (2010). Transforming violent conflict: Radical disagreement, dialogue and survival. Routledge.

Schellenberg, J.A. (1996). Conflict resolution: Theory, research, and practice. Suny Press.

Simmons, S. (2013). From human needs to moral imagination: The promise of post-Burtonian conflict resolution. In: Conflict Resolution and Human Needs: Linking Theory and Practice. Routledge, p.124-139.

Sloman, K.N. (2010). Research trends in descriptive analysis. The Behavior Analyst Today, Vol.11, No.1, p.20-35.

Ulbig, S.G. & Funk. C.L. (1999). Conflict avoidance and political participation. Political Behavior, Vol.21, No.3, p. 265-282.

Vayrynen, T. (2013). Ethics of the Conflict Resolution Mediator: From Scientific Gaze to Sensitive and Skillful Action. In: Conflict Resolution and Human Needs: Linking Theory and Practice, K. Avouch & Ch. Mitchell (eds.), p. 95-107.

Wani, H.A. (2011). Understanding conflict resolution. International Journal of Humanities and Social Science, Vol.1, No.2, p. 104-111.



سال بیست و پنجم / شماره صدم / زمستان ۱۴۰۱



References:

- Atthowe Jr, J. M. (1960). Types of conflict and their resolution: A reinterpretation. *Journal of Experimental Psychology*, 59(1), 1.
- Auerbach, Y. (2005). Conflict resolution, forgiveness and reconciliation in material and identity conflicts. *Humboldt Journal of Social Relations* 29(2), 41-80.
- Avruch, K., & Mitchell, C. (2013). Introduction: Basic human needs in theory and practice. In *Conflict Resolution and Human Needs* (pp. 19-36). Routledge.
- Barry, B., & Robinson, R. J. (2002). Ethics in conflict resolution: the ties that bind. *International Negotiation*, 7(2), 137-142.
- Bartos, O.J. & Wehr, P. (2002). *Using conflict theory*. Cambridge University Press.
- Boulding, K.E. (1990). Future directions in conflict and peace studies. In: *Conflict: Readings in management and resolution* (pp. 35-47). London: Palgrave Macmillan.
- Burgess, H; Burgess, G. (2011). *Encyclopedia of Conflict Resolution*. M. J. Javadi Arjmand and S. Babri Gonbad (Trans.). Tehran: Tehran University Press.
- Burton, J.W. (1988). Conflict resolution as a political system. Working Paper, No. 1.
- Burton, J.W. (1991). Conflict resolution as a political philosophy. *Global Change, Peace & Security* 3(1), 62-72.
- Coser, L.A. (1998). *The functions of social conflict*. Vol. 9. Routledge.
- Delavari, A. (2008). A theoretical introduction to resolution of political conflicts. *Politics* 38(3), 41-69.
- Deutsch, M. (2011). Justice and conflict. In: *Conflict, Interdependence and Justice* (pp. 95-118). New York: Springer.
- Deutsch, M.P.T.C. & Marcus, E.C. (Eds.) (2011). *The handbook of conflict resolution: Theory and practice*. John Wiley & Sons.
- Dukes, E.F. (2013). *Human Needs and conflict resolution in practice*:

- environment and community. In: *Conflict Resolution and Human Needs* (pp. 216-229). Routledge.
- Farber, H.S. & Gowa, J. (1997). Common interests or common polities? Reinterpreting the democratic peace. *The Journal of Politics* 59(2), 393-417.
- Fisher, R.J. (2016). *Ronald J. Fisher: A North American pioneer in interactive conflict resolution*. Vol. 14. Springer.
- Golshahi, M. M.; Rahbar, A.A.; Niksiratfar, M. (2020). An analysis of the components of political intelligence in handling political conflicts. *Political science* 16(2), 599-620.
- Hill, B.J. (1982). An analysis of conflict resolution techniques: From problem-solving workshops to theory. *Journal of Conflict Resolution* 26(1), 109-138.
- Janssen, O. & Van de Vliert, E. (1996). Concern for the other's goals: Key to (de-) escalation of conflict. *International Journal of Conflict Management* 7(2), 99-120.
- Javad, M. J. (2006). International conflict resolution: international relations for the 21st century. *Middle East studies* 44-45, 215-219.
- Javadi Arjmand, M. J.; Matin Javid, M. (2008). A study of the role of conflict resolution in international relations. *Politics* 5, 15-38.
- Jeong, H.-W. (2009). *Conflict management and resolution: an introduction*. Routledge.
- Kelman, H.C. & Fisher, R.J. (2003). *Conflict analysis and resolution*. In: *Oxford handbook of political psychology* (pp. 315-353). Oxford University Press.
- Kelman, H.C. & Fisher, R.J. (2016). *A pioneer in the social psychology of conflict analysis and resolution*. Springer International Publishing.
- Komorita, S.S. (1973). Concession-making and conflict resolution. *Journal of Conflict Resolution* 17(4), 745-762.
- Kriesberg, L. & Dayton, B.W. (2012). *Constructive conflicts: From*





escalation to resolution. Rowman & Littlefield.

Kriesberg, L. (2007). *Constructive conflicts: From escalation to resolution*. Rowman & Littlefield.

Kriesberg, L. (2013). Moral judgments, Human Needs and conflict resolution. In: *Conflict Resolution and Human Needs: Linking theory and practice* (pp.77-94). Routledge.

McAllister, I. & Rose, R. (1983). Can political conflict be resolved by social change? Northern Ireland as a test case. *Journal of Conflict Resolution* 27(3), 533-557.

Mitchell, Ch.R. (1973). Conflict resolution and controlled communication: Some further comments. *Journal of Peace research* 10(1-2), 123-132.

Mitchell, Ch.R. (1990). Necessitous man and conflict resolution: More basic questions about basic human needs theory. In: *Conflict: Human needs theory* (pp. 149-176). London: Palgrave Macmillan.

Mitchell, Ch.R. (1991). Classifying conflicts: Asymmetry and resolution. *The annals of the American academy of political and social science* 518(1), 23-38.

Mojtahedzadeh, P.; Rabiei, H. (2009). A study of the models of conflict resolution and presentation of the optimal model of resolving territorial conflicts. *Geopolitics* 5(1), 1-28.

Noormohammadi, M. (2017). The role of new media in resolving international conflicts. *New media studies* 3(11), 61-94.

Oberschall, A. (1973). *Social conflict and social movements*. Englewood Cliffs., NJ: Prentice-Hall.

Phillips, E. & Cheston, R. (1979). *Conflict resolution: What works?*. *California Management Review* 21(4), 76-83.

Rabiei, H.; Janparvar, M. (2011). Representation of an analytical model for resolution of territorial conflicts and disputes. *Strategic studies* 14(4), 55-78.

Rajaei, R.; Javadi Arjmand, M. J. (2019). Political conflict resolution

in the Islamic Republic of Iran based on political organizations and parties. *Political science* 46, 1-23.

Ramsbotham, O. (2010). *Transforming violent conflict: Radical disagreement, dialogue and survival*. Routledge.

Schellenberg, J.A. (1996). *Conflict resolution: Theory, research, and practice*. SUNY Press.

Shabannia, G. (2016). Characteristics of ideal Islamic negotiations in resolving regional and international political conflicts. *Islamic politics research* 4(9), 95-113.

Simmons, S. (2013). From human needs to moral imagination: The promise of post-Burtonian conflict resolution. In: *Conflict Resolution and Human Needs: Linking Theory and Practice* (pp. 124-139). Routledge.

Sloman, K.N. (2010). Research trends in descriptive analysis. *The Behavior Analyst Today* 11(1), 20-35.

Soltani, F.; Shahriari, A. (2021). International conflict resolution in the Prophet's practice. *Fundamental and applied studies of the Islamic world* 3(7), 91-112.

Ulbig, S.G. & Funk. C.L. (1999). Conflict avoidance and political participation. *Political Behavior* 21(3), 265-282.

Vayrynen, T. (2013). Ethics of the Conflict Resolution Mediator: From Scientific Gaze to Sensitive and Skillful Action. In: K. Avouch & Ch. Mitchell (Eds.), *Conflict Resolution and Human Needs: Linking Theory and Practice* (pp. 95-107). Routledge.

Wani, H.A. (2011). Understanding conflict resolution. *International Journal of Humanities and Social Science* 1(2), 104-111.

